

پژوهشهای باستان شناسی پیش از تاریخ آذربایجان با تاکید بر مناطق شرق دور (استان اردبیل)

حسن درخشی (نویسنده مسئول)

استادیار گروه باستان شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، ایران

derakhshi.hassan@gmail.com

رضا کیانی نیا

استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، ایران

نرگس زاهدی

دانشجوی دکتری گروه باستان شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۱۲)

چکیده

آذربایجان یکی از مناطق مهم زیستگاهی در ازمنه پیش از تاریخ و بویژه در دوران‌های پارینه سنگی و نوسنگی بوده است. این منطقه و بویژه حوزه دریاچه ارومیه جزء مناطقی بوده که بارها توسط پژوهشگران با اهداف متعددی مورد بررسی باستان شناختی قرار گرفته است. بر مبنای همین بررسی‌ها و پژوهش‌ها نظراتی در مورد پیشینه استقرار و سکونت در آن مطرح گردیده است - از جمله یکی از موارد مهم - نقش این منطقه در دوران نوسنگی است و نتایج آن نشان می‌دهد که آذربایجان در منشاء دوران مذکور و تحولات آن نقشی نداشته ولی در توسعه فرهنگ آن حایز اهمیت است. ناگفته نماند که همه مناطق آذربایجان در طول همین ادوار مذکور با توجه به چشم‌انداز زیست محیطی و اقلیمی آن به یک اندازه مورد توجه جوامع انسانی نبوده و همین شرایط نیز در نوع زندگی، استقرار و معیشت ساکنان آن بی‌تاثیر نبوده است. هدف ما از این پژوهش نیز پرداختن به پیشینه وضعیت شمال غرب ایران (آذربایجان) در طول دوران پیش از تاریخ بویژه مناطق شرق دور آن خطه با تاکید بر پژوهشهای باستان شناختی است تا از تطور فرهنگ‌های دیرینه منطقه آگاه شویم.

واژگان کلیدی: آذربایجان، پارینه سنگی، نوسنگی، شرق دور

مقدمه:

و سنگ مادر- ساطور از تراسهای رودخانه ای (مردق چای) اطراف سهند، (Sadek-kooros 1975, pp: 7-10)، یک تبر دستی از حاشیه دریاچه قوری گل در جنوب شرقی تبریز (اسمیت، ۱۹۶۸) و چند مجموعه شامل سنگ مادر-ساطور، تراشه و یک شکافنده از تراسهای رودخانه مهاباد بدست آمده بود (بیگلری، ۱۳۸۳، ص ۱۷؛ روبر و دیگران، ۱۳۸۴، ص ۱۱) طی بررسی هایی که در شمال و شمال غرب بویژه استان اردبیل و منطقه واروی مشکین شهر نیز صورت گرفته ابزار سنگی سنت آشولی متعلق به ۱/۳۰۰۰۰۰ سال قبل شناسایی گردیده است (گزارش هیئت مشترک ایران-روسیه، ۱۳۸۴). وجود این شواهد و مدارک اندک و پراکنده باستان شناختی مربوط به دوران قدیم پارینه سنگی که نه در استقرارگاهها (بافت استقرار) بلکه در تراسهای رودخانه ای دوران مذکور آذربایجان بدست آمده است اشاره دارد که جوامع شکارگر و جمع آورانگان غذا در مقطعی از این دوران که اقلیم مساعد بوده در منطقه حضور داشتند.

پیشینه پژوهشی آذربایجان در دوران پارینه سنگی میانه، نخستین بار به کاوشهای ۱۹۴۹م کارلتون استانلی کوون در غار متممه در غرب دریاچه ارومیه باز می گردد (Coon, 1951). شواهد حاصل از این کاوش حاکی از وجود استقرارهای کوتاه مدت شکارگرانی است که فقط در تابستانها از این غار استفاده می کردند و طی آن به شکار گوزن و مرال

از نظر موقعیت جغرافیایی آذربایجان در شمال غرب ایران واقع شده است، این خطه در طول دورانهای پیش از تاریخ بعنوان چهار راهی محل عبور اقوام، مهاجرین و گذر فرهنگها از این منطقه به قفقاز، ماوارای قفقاز، آناتولی شرقی، شمال عراق و فلات مرکزی ایران بوده است (Kleiss, 1991, p: 216؛ واندنبرگ ۱۳۷۹، ص ۱۱۴). همین موقعیت استراتژیک و منابع غنی منطقه بویژه در ادوار پارینه سنگی سبب جذب گروههای شکارگر و جمع آورنده غذا و در نهایت با بهبودی شرایط زیستی، شکل گیری زیستگاهها در دوران نوسنگی مهیا گردید. این تحقیق برمبنای پژوهشهای باستان شناسی نگاهی به پیشینه و روند تحولات منطقه در گذر ادوار مذکور و بویژه متکی بر نواحی ورای دریاچه ارومیه بسوی شرق دور آذربایجان دارد.

کنکاشی بر پژوهشهای باستان شناختی منطقه

بر اساس پژوهشهای پارینه سنگی که بطور پراکنده در این خطه انجام گرفته تاکنون تصویر روشنی از وضعیت فرهنگهای پارینه سنگی آن ارایه نشده است. (ولی به هرحال) شواهد یافت شده طی بررسیهای پراکنده نشان می دهد که این منطقه از دوره پارینه سنگی قدیم مسکونی بوده است (بیگلری، ۱۳۸۳، ص ۱۷). از یافته های حاصل از پژوهشهای پیشین می توان به چندین مجموعه تراشه

دوره پارینه سنگی میانی بود، گردید. در این مورد ایشان می گوید: «این بخش از نواحی شمالی زاگرس (جنوب آذربایجان) به واسطه شرایط سرد اقلیمی و نبود غارها و پناهگاههای صخره ای تنها در دوران میان یخچالی دارای استقرارهای پارینه سنگی بوده است و این استقرارها نیز عمدتاً به شکل مکان باز بوده است» (حیدری و قصیدیان، ۱۳۸۳). با این همه بنظر می رسد که این شواهد نیز شاید دلیلی باشد بر وجود اجتماعات شکارگران در بخشهایی از آذربایجان. با وجود این مطالعات روشنند از این نوع در مراحل مقدماتی است و تحقیقات بیشتر را می طلبد.

از دوران های پارینه سنگی فوقانی، فراپارینه سنگی و نوسنگی بدون سفال آذربایجان شواهد باستان شناختی در دست نداریم، هرچند قبل از مراحل مذکور حداقل شواهد باستان شناختی پراکنده ای شناسایی و بدست آمده بود که اشاره ای بر وجود جوامع شکارگر را می رساند، ولی اینکه آنها بومی یا از مناطق همجوار وارد آذربایجان شده و بصورت موقتی و گذرا در این خطه می زیستند چیزی نمی دانیم هرچند که عامل ثانوی را نباید از نظر دور نگه داشت. ادامه این روند تا زمان ایجاد اولین استقرارگاههای دایمی در این منطقه که آیا توسط

در محیط نیمه جنگلی اطراف غار می پرداختند و صنعت عمده محل استفاده از تراشه هاست که عمدتاً بدون روتوش ثانویه و دارای شواهدی از کاربرد فن لوالوا در تولید آنها هست^۱ (بیگلری، ۱۳۸۳، ص ۱۷). لازم به ذکر اینکه این محوطه در بررسی ۱۹۶۸م که توسط سولکی صورت گرفت، ابزارهای منسوب به موستری آن مورد تردید قرار گرفت (Solecki, 1969) و حتی آنالیز مجدد استخوان ران منسوب به نئاندرتال آن هم که توسط اریک ترینکائوس انجام شد به یک آهوی کوهی منسوب گردید (Smith, 1986, p:22). بعد از وقفه ای به نسبت طولانی در مطالعات پارینه سنگی میانه در آذربایجان، سرانجام در سال ۱۳۷۹ ه. ش طی بررسی مقدماتی حاشیه رودخانه ورجوی چای در جنوب مراغه توسط بیگلری مجموعه ای از مصنوعات سنگی بدست آمد که در مطالعات بعدی شواهدی از وجود صنعت موستری در آن مشاهده شد (بیگلری، ۱۳۸۳). در کنار آن، بررسی های زمین-باستان شناختی نیز که در منطقه مرتفع تکاب آذربایجان توسط تیم سامان حیدری صورت گرفت منجر به شناسایی دو محوطه، یکی کارگاه ابزار سازی (بنام چخماق لی) و دیگری یک مکان استقرار موقتی بنام چال تپه که یک مکان باز در

مورد توجه و استفاده شکارگران واقع گردیده و مطالعات روشنند آتی را می طلبد)، (لازم به ذکر اینکه این قطعه شکسته در اواخر نوسنگی به عنوان تراشه مورد استفاده قرار گرفته است).

۱- در بازبینی ابزارهای سنگی قوشاتپه مشکین شهر توسط دکتر کامیار عبیدی یک قطعه تیغه که از ته شکسته بود متعلق به دوره موستری منسوب گردید و اینکه احتمالاً دارای شواهدی از تکنیک لوالوا بر روی آن وجود دارد که همین امر نشانگر اینکه منطقه مشکین شهر در دوران مذکور نیز

توان رد کرد ولی امکان دارد در طی اواخر عصر یخبندان این قسمت از شمال غربی ایران به دلیل عرض جغرافیایی بالا و اقلیم سرد برای استقرار انسانی و احتمالاً جانوران نامساعد بوده باشد (Solecki, 1969, p:35). اگر به عامل تغییرات اقلیمی در طی همین دوران (اواخر پلیستوسن و آغاز هلوسن) نگاه کنیم متوجه خواهیم شد که طی ادوار مذکور یک دوره برگشت کوتاه مدت سرد و خشک (Younger Dryas) را ما در خاور نزدیک و از جمله در ایران شاهدیم و تا زمان پسرفت تدریجی آن و بهبودی اقلیم بویژه در شمال غرب ایران که می توان گفت به نسبت سایر مناطق، تا بهبودی شرایط زیستی، استقرار انسانی نیز در آن خطه به کندی صورت گرفته است (Hole, 1999).

لازم به ذکر اینکه نظرات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد؛ اینکه آذربایجان تا پیش از هزاره پنجم ق.م اقلیمی خشک و بیابانی داشته است و ریزش نزولات جوی در مرکز آن از حدود ۵۰۰۰ ق.م به تدریج افزایش یافت (Bottema, 1986) بر اساس این نظریه و در تایید نتایج آن اخیراً مطالعات رسوب شناسی کف دریاچه ارومیه نشان می دهد (Djamali, et al. 2008) که رشد پوشش استپی از میانه هزاره هفتم ق.م آغاز شده است و تنها در ۵۰۰۰ ق.م رشد گیاهان و پوشش آن مانند امروز بوده است (نیکنامی و چایچی ۱۳۸۵). نظر دیگری اینکه دریاچه ارومیه در حدود ۷۰۰۰-

مهاجرین صورت گرفته یا پیشرفت محلی و بومی از اردوگاههای ساده فصلی شکارگران و جمع آوران غذا را ارایه و نشان می دهد در پژوهشهای پیشین باقی بود (Mellaart 1975) عبارتی می توان گفت که شواهد عصر پارینه سنگی جدید و بویژه فراپارینه سنگی که منجر به نوسنگی در آذربایجان گردیده باشد مفقود و ناشناخته بود؛ در حال حاضر می توان گفت که در آذربایجان شواهد باستان شناختی و استقرارهای گروه های شکارگران- جمع آوران و کوچگران این عصر وجود ندارد؛ بنابر این منشاء دوره تحولات در دوران جدید برون منطقه ای خواهد بود زیرا که آذربایجان تا زمان ایجاد اولین روستاهای یکجانشین یک منطقه حاشیه ای و ناشناخته بوده و مدتها طول کشید تا با بهبود و تثبیت شرایط زیستی، منطقه پذیرای جمعیت مازاد و مهاجر مناطق همجوار گردد. در این زمینه بررسی هایی که در بخشهای وسیعی از جنوب شرق و غرب دریاچه ارومیه توسط سولکی صورت گرفت و شواهد استقرار از مراحل فوقانی پارینه سنگی (فراپارینه سنگی) و نوسنگی بدون سفال بدست نیامد که آخر الامر ایشان با تکیه بر داده های ژئومورفولوژی و اقلیمی که توسط وان زایست (Van Zeist, 1963) و دیگران در غرب ایران بویژه در دریاچه های آن از جمله زریوار صورت گرفته بود نتیجه گرفت که هرچند آثار این دوران ها را در زیر رسوبات جلگه های پیرامون دریاچه ارومیه که مدفون شده اند، نمی

۱۲۰۰۰/۱۴۰۰۰ ق.م در وضعیت پلایا(پدیده مخرب طوفان نمک) قرار داشته است و منطقه در حدود ۶۰۰۰ ق.م از پدیده پلایا خارج و وضعیت امروزی پدیدار گشت که در نتیجه شرایط برای زیست گونه های جاندار،بالاخص جانوران و انسان مهیا گردید (Shahrabi, Kelts, 1986). اسمیت و مورتسن نیز با تاکید بر اینکه محوطه های استقراری آذربایجان قدیمی تر از هزاره ششم ق.م نیستند شرایط زیست محیطی نامناسب و غیر ایده آل را محتمل بر آن می دانند (Smith & Mortensen 1980). بدین ترتیب این عامل اصلی در کنار بررسی ها و کاوشهای باستان‌شناختی که تا زمان حاضر صورت گرفته می تواند فقدان شواهد استقراری بویژه دوران های پارینه سنگی جدید، فراپارینه سنگی و نوسنگی قدیم^۱(بدون سفال)منطقه را موجه جلوه کند. در این زمینه از منطقه همجوار آذربایجان بویژه در آناتولی شرقی و ناحیه وان-آغری داغ نیز تاکنون شواهد استقرارهای عصر پارینه سنگی جدید بدست نیامده است (Ozdogan, 1999a) که لاجرم این مناطق از خاور نزدیک نیز در عصر پارینه سنگی جدید و فراپارینه سنگی مستعد سکونت گروه های شکارچی و کوچرو نبوده است. بدین ترتیب آذربایجان در عصر مابعد پلیستوسن، منطقه ای حاشیه ای باقی مانده که الزاماً امکانات زیست محیطی لازم را جهت سکونت جوامع انسانی را

نداشت و این مساله عمده ترین عامل بازدارنده ای بود که زمان شکل گیری جوامع روستایی را در آذربایجان تا دوران نوسنگی باسفال به تاخیر انداخته بود.

پرسش بعدی در این مورد اینکه پس نخستین ساکنان آذربایجان در دوران نوسنگی جدید از کجا وارد این خطه شدند و چه عاملی باعث انتشار آنها گردید و چه ویژگی هایی داشتند را می توان از طریق مدل هایی تعریف کرد که از جمله از مدل انتشارگرایی و فرضیه افزایش و فشار جمعیت مناطق پیرامون و مهاجرت آنها به آذربایجان استفاده نمود. قبل از پرداختن به این موضوعات لازم است تعاریفی از نوسنگی و ویژگی های این دوره بویژه در خاور نزدیک اشاره ای شود تا درک و شناخت صحیح و جامعی از روند نوسنگی و مشخصات آن در ایران و از جمله در آذربایجان ارایه دهیم که آیا این خطه شمال غرب نیز با تاخیری که عوامل آن ذکر شد در مرحله بعدی نوسنگی دنباله و در راستای همان خصوصیات این عصر گام برداشته یا مراحل جداگانه ای را طی کرده است. به طور کلی دوره نوسنگی یک رویداد مهم و نقطه عطف (Kiguradze & Menabde, 2004, p:345) و یکی از پیشرفت های بنیادی در تاریخ و زندگی بشر می باشد (Hole, 1999, p:13) به طوری که برخی (از

مطالعات آتی در این محوطه جهت تائید کامل این دوره و احتمال تجدید نظر در نظریات وجود خواهد داشت(نیکنمی و چایچی ۱۳۸۵).

^۱-البته لازم به ذکر اینکه در بررسی های محوطه مرکید ۲ مرند احتمالاً آثاری از دوره گذر نوسنگی قدیم به نوسنگی با سفال گزارش شده که

زیستی و معیشتی در فرآیند نوسنگی در مرحله بعدی قرار می گیرد. در صورتیکه نماد و باور و اندیشه در یک کلام معنویت در فرآیند منجر به نوسنگی اسباب و علل اصلی آن نیستند و جنبه و صورتی از آن محسوب می شوند. بدین ترتیب از شاخص ترین ویژگی و علل اصلی این دوره می توان از عامل اقتصادی که مبتنی بر تولید غذا- از طریق کشاورزی و پرورش احشام - است (Akhundof, 2004, p:421) نام برد، این ویژگی در فرآیند تحول زندگی از شکار و جمع آوری غذا به اقتصاد مبتنی بر تولید غذا نقش بنیادی داشت به عنوان مثال در زاگرس نقش و جایگاه رمه انکارناپذیر بوده است در آنجا زمینه زندگی مبتنی بر اساس شکار و جمع آوری گیاهان به مرحله گله داری توسعه یافته بود و مدتها طول کشید تا اهلی کردن گیاهان برای معیشت مورد توجه واقع شود (برنیک، ۱۳۸۲ ص ۲۰) که در این زمینه البته وضعیت توپوگرافی، مکانیزم آب و هوایی بی تاثیر نبودند (Hole, 1999) به طوری که باز بعنوان مثال تاثیر همان عوامل مذکور در منطقه لوانت باعث گردید که نخست زراعت در آن خطه پدیدار گردد که نتیجه باعث گردید، سبد غذایی انسان پیش از تاریخ از گوشت به غلات تحول اساسی یابد (Clark 1977) صرف نظر از این موضوعات، تولید غذا در این دوره چه از طریق رمه داری و چه زراعت، معیشتی بود (علیزاده، ۱۳۸۰) در کنار آن البته

جمله عفار بار یوسف بزرگترین نوسنگی شناس خاور نزدیک در منطقه لوانت) با بکارگیری همان اصطلاح انقلاب نوسنگی چایلد (Childe, 1928) آنرا سرنوشت ساز ترین انقلاب در تاریخ انسان می داند (Matthews 2003). برخی معتقد به این هستند که در خاور نزدیک این رویداد ناگهانی نبوده است (Burney, 1977, p:10) و برخی دیگر این عصر را، حال چه بصورت انقلابی و چه فرآیند تدریجی، از آنجا که تاثیر شگرفی را برجای گذاشته بسیار مهم می دانند (Özdoğan, 1999a, p:9). با این همه این دوره تحولی است از وابستگی انسان به طبیعت بر کنترل و مدیریت او بر آن (برنیک، ۱۳۸۲ ص ۲۰) و برپایی نخستین روستاهای یکجانشین، توسعه موثر کشاورزی و رمه داری و پیدایش پیچیدگیهای اجتماعی در خاور نزدیک است (هول، ۱۳۸۱ ص ۵۰)، روندهای منجر به این تحول بسیار پیچیده تر و در برگیرنده عامل های مهم اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیست محیطی است (علیزاده، ۱۳۷۴ ص ۲۵) هرچند که کلارک معتقد است که این تحولات ناگهانی و سریع نبودند (Clark, 1977, p:41). از دیدگاه نمادگرایان نیز تحولات این عصر صرفاً به روستانشینی و معیشت زراعی محدود نمی شود بلکه تحول و انقلاب در ذهن و اندیشه و باورهای انسان را نیز در بر می گیرد (Cauvin, 2000; Hodder, 2001)؛ علیزاده، ۱۳۸۰ صص ۴۰-۳۹. در این نگرش، تحولات

مناطق لوانت و آناتولی، زاگرس می باشد که مراحل آغازین پیشرفت و توسعه اقتصاد معیشتی مبتنی بر تولید غذا در طی دوره نوسنگی را داراست (Mellaart, 1975; Talai, 1983, p:7) و شواهد باستان‌شناختی آن تسلسل فرهنگی از عصر پارینه سنگی جدید تا نوسنگی قدیم را در بردارد.

در طول این دوره بویژه در فاصله زمانی حدود ۸۰۰۰ تا ۴۰۰۰ ق.م ایران و بویژه غرب آن (که زاگرس را در بر می گیرد) در مراحل متقدم آن ما شاهد برپایی نخستین روستاهای یکجانشین و بسیار پراکنده هستیم که بتدریج و بدون وقفه شمار این دهکده‌ها افزایش یافته و در سراسر نواحی مستعد برای کشاورزی دیم گسترده شدند (هول، ۱۳۸۱ ص ۵۰). در مراحل متاخر و گذر از نوسنگی یا دوره انتقالی آن نیز جوامع روستایی از مکانیزم برابری به نابرابری و پیچیدگی، تحولات گسترده اقتصادی، اجتماعی و تغییرات تکنولوژیکی را تجربه کردند (فاضلی، ۱۳۸۵).

بعد از توصیف ویژگی‌های کلی دوران نوسنگی در خاور نزدیک و از جمله در ایران، اینک به دنباله موضوع و دوران نوسنگی آذربایجان بر می‌گردیم که این خطه در دوران نوسنگی به چه صورت بوده است که لازم است بر اساس شواهد باستان‌شناختی این خطه تعریف و مدنظر قرار گیرد.

بطور کلی تا پیش از دهه ۱۹۶۰ م اطلاعات عصر نوسنگی ایران به محوطه‌هایی چون تپه حصار دامغان، تپه سیلک کاشان، تپه گیان نهاوند و ناحیه

شکار حیوانات و جمع‌آوری آذوقه‌های وحشی نیز تداوم داشت (فاضلی، ۱۳۸۲) و تنها با بکارگیری کشت آبی که در اوایل هزاره ششم ق.م بکار رفت (هول ۱۳۸۱ ص ۱۹۲) به میزان بسیار زیاد کاسته شد (Hole, 1999, p:25). در هر حال این اقتصاد ترکیبی تحول‌عظیمی را در ساختارهای فرهنگی و اجتماعی برجای گذاشت و ظهور آن توسعه یکجانشینی، افزایش جمعیت و استقرار در نواحی جدید را منجر گردید (Hole, 1985, p:49) به طوری که خصوصیات این استقرارهای یکجانشینی که در قالب و فرم روستاهای هسته‌ای با هسته فشرده شکل گرفته و احداث شدند معمولاً دارای میانگین جمعیت ۲۰۰ نفر بودند و استقرارهای موقت آن نیز جمعیتی بین ۱۰ تا ۵۰ نفر را در بر می‌گرفت و وسعت استقراری آنها نیز در حدود نیم تا دو هکتار در نوسان بوده است (مجیدزاده، ۱۳۶۸ ص ۹۸) و دارای ساختار اجتماعی - اقتصادی ساده و در محلهایی سکنی یافته بودند که دسترسی آسان به آب و زمین‌های حاصلخیز برای کشاورزی داشتند (فاضلی نشلی، ۱۳۸۲ صص ۱۳-۱۱). از ویژگی‌های بارز دیگر این دوره که سابقاً در انقلاب نوسنگی چایلد مطرح گردیده بود می‌توان در کنار زندگی یکجانشینی در روستاها، استفاده از ادوات و ابزار آلات سنگی صیقل یافته و کارآتر و ابداع و بکارگیری سفال را نام برد (فیروزمندی، ۱۳۷۸ ص ۳۸). یکی از کانون‌های اصلی آغازین این عصر در خاور نزدیک، در کنار

محوطه های آن از جمله گمانه زنی در تپه ایدر(حصاری و اکبری ۱۳۸۴) و کاوش در قوشاتپه(هژبری نوبری ۱۳۸۳) اطلاعات ارزشمندی از محوطه های نوسنگی در این بخش از آذربایجان در اختیار ما قرار داده است که تاکنون ناشناخته مانده بود. ماحصل این مطالعات نوسنگی آذربایجان نشانگر اینکه دوره نوسنگی آن مربوط به دوره جدید(نوسنگی باسفال) این عصر می باشد(پورفرج ۱۳۸۱) اما دوره جدید نوسنگی چه ویژگی هایی دارد و منشاء آن در آذربایجان بومی یا برونزاست نظراتی وجود دارد؛ بر مبنای شواهد باستان شناختی بدست آمده از محوطه های زاگرس بازه زمانی این دوره نوسنگی جدید از حدود ۶۵۰۰ ق.م شروع می شود و فیلیپ اسمیت پایان کامل این دوره را در فلات ایران حدود ۴۰۰۰ ق.م می داند(Smith,1971) که البته این پایان در تمامی نواحی فلات ایران همسان و همناخت نیست به طوری که برای مثال در شرق دور آذربایجان و محوطه قوشاتپه می توان گفت که تا ربع اوایل هزاره پنجم ق.م، و در شمال فلات مرکزی ایران تا اواسط هزاره ششم ق.م طول می کشد (Fazeli & Coningham, 2001, p: 56). عامل اصلی این ناهمگونی را می توان از توپوگرافی و وضعیت اقلیمی فلات ایران و میزان انتشار دخیل دانست. به هر حال در این دوره و مقطع زمانی(نوسنگی جدید)روستاهای نوسنگی بطور گسترده در ایران از حوزه ارومیه گرفته تا فلات،

خوزستان محدود می شد(Niknami,2000:14).
 کما اینکه ماهیت همین اطلاعات نیز تصادفی بوده و کاوشگران در جستجوی آثار عصر نوسنگی نبودند(Majd 2003).
 در آذربایجان نیز تنها از زمان ۱۹۵۷م به بعد بود که مراحل آغازین مطالعات روشمند و سیستماتیک باستان شناسی تحت عنوان "طرح مطالعاتی حسنلو" توسط دایسون طراحی و شروع گردید. با این وجود، مطالعات باستان شناسی شمال غرب ایران محدود به جانب غرب دریاچه ارومیه بوده و شرق دریاچه به استثناء یک مورد کاوش علمی یانیک تپه و نیز چند نمونه بررسی های موردی، بطور جامع انجام نگرفته بود(آبیاری، ۱۳۸۳ ص ۱۶) که از جمله آنها می توان از محوطه های مهمی چون حاجی فیروز در جنوب دریاچه(Voigt,1983) و یانیک تپه در شرق دریاچه(Burney,1964) و اهرنجان و قره تپه در غرب دریاچه نام برد که مورد کاوش نیز قرار گرفته اند(کارگر ۱۳۷۴). بررسی های محدودی نیز در پیرامون شرق نزدیک دریاچه ارومیه(عمرانی ۱۳۷۳) و جنوب و آنسوی جنوبی آذربایجان (swiny,1975) و شرق دور آذربایجان در منطقه مشکین شهر (Ingraham & Summers 1979) صورت گرفته بود که حاصل این کار منجر به شناسایی محوطه های نوسنگی و مس- سنگی گردیده بود. در منطقه آخری(شرق دور آذربایجان) و استان اردبیل کنونی اخیراً گمانه زنی و کاوش در

فیروز نخستین سکونت را در دره اشنو- سلدوز در دوران هلوسن نشان می‌دهد (Voigt, 1987, P: 616). هرچند که ایشان در جایی دیگر اشاره به این دارد که از مجموعه بقایا و رسوبات قدیمی حاجی فیروز و استقرارگاههای نخستین به دلیل بالا بودن سطح سفره‌های زیرزمینی اطلاعی در دست نیست ولی ممکن (بقایای قدیم تر از لایه‌های کنونی حاجی فیروز) در تپه بارانو قابل دسترس باشد (Voigt, 1983, p: 166) در این نظر چارلز برنی نیز در نقد مسأله عدم حضور لایه‌های نوسنگی بی‌سفال در حوزه شرق دریاچه ارومیه و از زمان برپایی روستای یانیک تپه می‌نویسد که ضخامت رسوبات زمین‌شناختی این ناحیه به چهار متر می‌رسد؛ بنابراین این بدیهی است که شاید شماری از محوطه‌های نوسنگی و حتی پیش از آن زیر رسوبات مدفون شده باشد (Burney, 1964, p: 55). بر اساس این شواهد پیشین باستان‌شناختی تا کنون ساکنان دره سلدوز نخستین ساکنان آذربایجان تلقی می‌شدند. در این مورد اشاره‌ای بر گفته فرانک هول می‌شود که می‌گوید: «به هر تردید کشف این نکته با این دیدگاه ناسازگار نیست که اهالی حسونا با وجود داشتن دهکده‌های دایم در زمین‌های پست عراق، برای چراندن گوسفندها و بزهای خود در کوهها به کوچ فصلی مبادرت می‌ورزیدند با تداوم این عمل احتمالاً برخی از مردم سرانجام یکجانشین شده‌اند و دره سلدوز را پناهگاه دایمی خود ساخته‌اند» (هول ۱۳۸۱ ص ۱۰۰). بدین ترتیب ایشان حاجی فیروز را

فارس و بسوی شرق تا ترکمنستان شوروی و شمال افغانستان پراکنده شدند (Burney, 1977). از ویژگی‌های دیگر همین دوره پایانی نوسنگی می‌توان، تنوع در سنت سفالگری بالاخص انواع منقوش و معیشت بر پایه زراعت غلات و حبوبات اهلی و پرورش دام و ماکیان اهلی دانست و مقیاس تولید مواد غذایی و ظروف سفالی آن نیز خانگی بوده است، در زمینه معماری بویژه نوع آیینی و عام‌المنفعه آن نیز شواهد باستان‌شناختی محدودی سراغ داریم (Bernbeck, 1994). بر مبنای شواهد باستان‌شناختی موجود در محوطه‌های نوسنگی آذربایجان نوع معیشت و صنعت سفالگری مذکور تایید ولی از بناهای عام‌المنفعه و آیینی آن خبری نیست. در زمینه منشأ مردمان نوسنگی در آذربایجان سابقاً تنها مری ویت کاوشگر تپه حاجی فیروز نظراتی را ارایه کرده بود و پژوهشگران باستان‌شناس بعدی هم با نظر ایشان هم‌رای بودند، ولی اخیراً آقای آجرلو در مطالعه فرآیند نوسنگی شدن آذربایجان (آجرلو ۱۳۸۶) نظراتی را ارایه کرده که جای تامل دارد. نکته اشتراک این دو نظریه پرداز بر برونزا بودن نوسنگی آذربایجان است ولی اینکه از چه منطقه‌ای آذربایجان تاثیر را گرفته اختلافاتی هست. مری ویت ساکنان فرهنگ حسونا / سامره را مهاجرین به سوی دشت‌های آذربایجان و جنوب دریاچه ارومیه می‌داند (؛ Voigt, 1983, P: 166؛ ویت و دایسون ۱۳۸۲ ص ۱۶۶) که ظاهراً تپه حاجی

مستعد حوزه دریاچه ارومیه آشنا شده بودند به سبب افزایش و فشار جمعیت و تنگنای زیست محیطی دره های میان کوهی و کوهپایه های زاگرس به سوی دشت های پیرامون دریاچه ارومیه کوچ کرده و در آنجا ساکن می شوند و سرانجام در هزاره ششم ق.م در آذربایجان روستاهایی مانند اهرنجان، یانیق تپه و حاجی فیروز پدیدار می شود» (آجرلو، ۱۳۸۶ ص ۶۶). بدین ترتیب ایشان منشاء و خاستگاه استقرار نوسنگی را در آذربایجان، زاگرس شمالی دانسته که حتی به دشت های آناتولی و شمال بین النهرین نیز گسترده شده است (آجرلو، ۱۳۸۶ ص ۱۲۲) که البته در کنار عامل اقلیمی، انتشار گرایی فرهنگی و افزایش و فشار جمعیت در زاگرس مرکزی-شمالی را نیز در این امر دخیل می داند که مجموع این عوامل فرآیند شکل گیری جوامع روستایی در آذربایجان و پیرامون را تشکیل داده است. هرچند که سابقاً باستان پژوهان دلایل تاخیر در روند استقرار (در آذربایجان) همچنان که مطرح کردیم؛ نبود شرایط زیستی مناسب و برخی نقصان بررسی و کاوشهای باستان شناختی به دلیل رسوب گذاری و بالا بودن سطح سفره های زیرزمینی بویژه در حوزه دریاچه ارومیه می دانستند ولی در کل بر این موافق بودند که شکل گیری اجتماعات در این خطه بر اساس مهاجرت می باشد و مری ویت و فرانک هول آنرا به شمال بین النهرین و دارندگان فرهنگ حسونایی نسبت می دادند که نخستین بار رمه داران

شاخص دوره روستانشینی اولیه در آذربایجان معرفی می کند (هول، ۱۳۸۱ ص ۱۳۳). در این دیدگاه منشاء مهاجران به آذربایجان که اولین بار در اواخر هزاره هفتم ق.م جنوب دریاچه ارومیه را اشغال کردند رمه داران چراگاه گرد و دارنده فرهنگ حسونایی تلقی می شود و شواهد باستان شناسی بدست آمده در کاوش های حاجی فیروز، از جمله سینی های پوست کنی، کاسه های زاویه دار و کوزه های منقوش با بدنه زاویه دار و تخم مرغی شکل پشتوانه شواهد باستان شناختی آن محسوب می گردند. نظر دوم که توسط آجرلو و بر اساس فرضیه انتشارگرایی فرهنگی و بویژه بر اساس افزایش فشار جمعیت در زاگرس مرکزی- شمالی مطرح گردیده است (Smith & Young 1983) می باشد. در ضمن در این زمینه ایشان نیز همگام و هم رای با پژوهشگرانی است که اصل بر بهبودی شرایط زیستی در آذربایجان را زمینه استقرار می دانند. اما در این مورد آجرلو می گوید: «اقلیم و شرایط زیست محیطی تا حدود هزاره هفتم ق.م آمادگی و کشش اسکان و تغذیه گروه های شکارچی- کوچروی عصر فراپارینه سنگی را نداشت و یک منطقه ناشناخته و حاشیه ای بود، در همین هزاره حوزه دریاچه ارومیه مساعد می شود و همزمان با احیای جغرافیایی حوزه دریاچه ارومیه، روستانشینی در زاگرس شکوفا شده و سازو کارهای اجتماعی - معیشتی چراگردی و کوچ عمودی شکل می گیرد در نتیجه چراگردانانی که با جغرافیای

سنت اهرنجان قدمت ۵۸۰۰-۶۵۰۰ ق.م را داراست (آجرلو ۱۳۸۶) ماحصل فرضیه اینکه مجموعه فرهنگی اهرنجان تپه و قره تپه را با مجموعه فرهنگی جارمو مقایسه و منشاء و مبداء اولین روستاهای غرب دریاچه ارومیه را جارمو II در زاگرس شمالی معرفی شده است (آجرلو ۱۳۸۶ ص ۹) تا جایی که ایشان نه تنها این تغییرات اجتماعی و فرهنگی آذربایجان بلکه حتی دشت‌های شمال بین‌النهرین و شرق دریاچه وان را نه‌گذر و انتقال از دوره‌های قبل نوسنگی آنها بلکه به صورت ناگهانی و مهاجرت و انتشار مردمان زاگرس تلقی می‌کند. در خود آذربایجان نیز این مردمان ابتدا غرب دریاچه ارومیه را مورد اسکان قرار می‌دهند و سپس جنوب دریاچه در دشت سلدوز در مرحله بعدی قرار می‌گیرد که با توجه به این موضوع از آنجا که فرهنگ یانیق نیز در شرق نزدیک دریاچه در ربع فوقانی هزاره ششم ق.م و هم‌افق با اواخر حاجی فیروز قرار می‌گیرد، پس در نتیجه نواحی شرق دور آذربایجان در استان اردبیل کنونی که محوطه قوشاتپه مبنا و شاخص در این حوزه می‌باشد نیز با این مدل به این صورت که این بار نیز به احتمال زیاد افزایش جمعیت در پیرامون دریاچه ارومیه و انتشار آنها از این حوزه به سوی شرقی مبنای کار قرار خواهد گرفت که در این زمینه، شواهد باستان‌شناختی سفالی نوع حاجی فیروز متاخر در لایه‌های تحتانی قوشاتپه و آنالیزشان نشانگر اینکه محوطه قوشاتپه در حد انتهایی نوسنگی شرق دور دریاچه ارومیه قرار

چراگاه گرد و کوچ رو به دشت سلدوز وارد شدند و فرهنگ اولیه را بنیان نهادند. ولی در نظر متاخر این چراگاه گردانان کوچ رو نه از شمال بین‌النهرین بلکه از زاگرس مرکزی - شمالی و نه به جنوب دریاچه بلکه در غرب دریاچه ارومیه مستقر شدند و فرهنگ اهرنجان - قره تپه را بنیان نهادند؛ بطوری که باز آجرلو در این زمینه و در چکیده خویش می‌نویسد: «اولین امواج مهاجرت به غرب دریاچه ارومیه باید به صورت گروه‌های چراگرد فصلی بوده باشد که در فصل سرما از ارتفاعات سرد و برفگیر زاگرس به دشت‌های نسبت گرم پیرامون فرود می‌آمدند و همین گروه‌های چراگرد احتمالاً در حدود ۶۵۰۰ ق.م به جلگه غربی دریاچه ارومیه رسیده و سنت عصر نوسنگی اهرنجان-قره تپه را پدید آوردند» (آجرلو ۱۳۸۶). با اثبات این فرضیه، در این صورت فرهنگ حاجی فیروز (حسنلوی X) در جنوب دریاچه ارومیه معرف قدیم‌ترین فرهنگ نوسنگی آذربایجان نیست بلکه این فرهنگ اهرنجان - قره تپه است که معرف قدیم‌ترین فرهنگ منطقه می‌باشد. در این روند سنت سفالگری اهرنجان-قره تپه هم‌افق دوره آغاز حسونا (پروتو حسونا) ۶۰۰۰-۶۵۰۰ ق.م است و سفال‌های حاجی فیروز در لایه‌های فوقانی محوطه‌های مذکور وجود دارد که بدین ترتیب این شواهد باستان‌شناختی و همچنین نظام چراگردی زاگرس و پدیده اجتماعی - اقتصادی کوچ عمودی دامداران زاگرس نشین -

مربوط به دوره نوسنگی ظاهر شده اند (برنی و لانگ Mellaart, 1975; ۱۳۸۶) و این حوزه نیز که منشاء و خاستگاه ساکنین محوطه های شرق دور آذربایجان ایران و از جمله محوطه قوشاتپه در عصر نوسنگی باشد نمی تواند صحیح باشد زیرا که منشاء خود فرهنگ نوسنگی جدید آن خطه نیز نه محلی و قفقازی بلکه نورسته و برونزاست و از شمال خاور نزدیک (Akhoundof, 2004) و احتمالاً از شرق آناتولی و زاگرس شمالی باشد که از این مناطق به قفقاز مهاجرت کردند و با فرهنگ بومی آنجا برخورد کردند و بر اثر آشنایی و برخورد بومیان با مهاجرین که ناگهان فرهنگ نوسنگی جدید قفقاز در آن حوزه (کورا) شکل می گیرد و بررسی فرهنگ های قبل از نوسنگی آن نشان می دهد که منطقه فاقد شرایط فرهنگی- اجتماعی و زیست محیطی لازم برای رشد و توسعه نوسنگی بطور مستقل دارا بودند. از طرف دیگر در نوسنگی و انثولتیک بودن این فرهنگ (شولاوری-شومو) بین محققان آن اختلاف نظر هست زیرا که عده ای بر نوسنگی بودن آن (Kiguradze, & Menabde, 2004; Kushnareva, 1997; Smith, 2005; Sagona & Kiguradze, 2003) و عده ای بر کالکولیتیک بودن آن تاکید دارند (Giorgi, 2004; Chataigner 1995) تا جاییکه اسمیت تفکیک دوران نوسنگی و بعد را در به کارگیری مصنوعات مسی می داند)

می گیرد که، نخستین بار در آن مقطع زمانی این نواحی نیز مورد اسکان قرار گرفت، بدین ترتیب که این بار چراگاه گردانان کوچ رو اطراف دریاچه ارومیه و دارندگان فرهنگ حاجی فیروز در جستجوی مناطق مستعد به نواحی شرقی تر آذربایجان راه یافته و فرهنگ نوسنگی قوشاتپه را در انتهای هزاره ششم و آغاز هزاره پنجم ق.م بنیان نهادند، موضوعی که سابقاً توسط جیمز ملارت و انتشار فرهنگ حاجی فیروز تا ارس مطرح گردیده بود (Mellaart, 1975) اینک شواهد باستان شناختی قوشاتپه آنرا تایید می کند. سوالی که ممکن است مطرح شود اینکه به دلیل نزدیکی قوشاتپه به دشت مغان جمهوری آذربایجان و آنسوی ارس و در کل جنوب قفقاز ممکن است منشاء نخستین ساکنان قوشاتپه و پیرامون آن از جوانب شمالی تلقی گردد در جواب باید بگوییم که هرچند عصر نوسنگی دشت مغان و دره های پیرامون رود ارس به قدر کفایت مطالعه نشده است ولی درکل محوطه ای که همزمان با نوسنگی قوشاتپه در دشت مغان جمهوری آذربایجان و دره ارس تا آنسوی نخجوان باشد بدست نیامده است (Akhoundof, 2004) و نخستین زیستگاههای (Bahşaliyev, 1997) یکجانشین در خطه مذکور بر مبنای شواهد باستان شناختی، مربوط به هزاره پنجم ق.م و فرهنگ مس-سنگی است و تنها در حوزه کوراست که نخستین زیستگاههای یکجانشینی آن پیش از این تاریخ و

کاوشگر آن محوطه، بازه زمانی این دوره را برحسب مقایسه با داده‌های رادیو کربن حاجی فیروز و دوره بعد از دالما یعنی پیزدلی در سراسر هزاره پنجم ق.م در نظر گرفته است (۴۰۰۰-۵۰۰۰ ق.م) (Ibid,120). در صورتیکه بخشی از نیمه اول هزاره پنجم ق.م تداوم دوره نوسنگی در آذربایجان است به عنوان مثال شواهد تطبیقی و آنالیز سفال‌های قوشاتپه در شرق دور دریاچه ارومیه این ادعاست زیرا که تداوم نوسنگی حوزه دریاچه ارومیه در این بخش از آذربایجان تداوم دارد هرچند که گسترش فرهنگ دالما، خود محوطه قوشاتپه نیز بی‌تاثیر از این روند نبوده و شواهد باستان‌شناختی نوع دالمایی در قوشاتپه حتی در لایه‌های تحتانی در کنار سفال‌های نوسنگی متاخر آن به چشم می‌خورد ولی موجب تغییرات گسترده فرهنگی و تکنولوژیکی در محوطه مذکور نگردیده است. به‌طور کلی از آنجا که منطقه مشکین شهر در شرق دور دریاچه ارومیه و تا حدی در حد فاصل قفقاز با حوزه دریاچه ارومیه قرار دارد، بر مبنای شواهد باستان‌شناسی می‌توان شالوده و بنیان استقرار کوچ‌گران رمه‌گردان مهاجر در دشت مشکین شهر و قوشاتپه را به انتهای هزاره ششم و آغاز هزاره پنجم ق.م در نظر گرفت که در طی همین مدت ساکنان منطقه بعد از آشنایی با پتانسیل‌های موجود، قوشاتپه را جهت سکونت خود بر می‌گزینند و این روند تا انتهای کالکولیتیک جدید که محوطه متروک می‌گردد تداوم می‌یابد (درخشی، ۱۳۸۷).

Smith,2005 p: 251) ولی منسجم‌ترین گاهنگاری را در قفقاز کیگورادز و ساگونا ارایه کرده بطوری که ۴۸۰۰ ق.م را دوره آغاز انئولیتیک (کالکولیتیک قدیم) در قفقاز می‌دانند (Sagona & Kiguradze,2003) هرچند که برخی پایان نوسنگی جدید قفقاز را تا ۴۵۰۰ ق.م نیز در نظر گرفته‌اند (آجرلو، ۱۳۸۶) در مجموع فرهنگ شولاوری-شوموتپه در اواخر دوره نوسنگی جدید بر حوزه شرق دور آذربایجان و از جمله در قوشاتپه تاثیرگذار نبوده است و تنها اندک شواهد سبکی و تکنیکی سفالی مشترک باهم دارند، به طوری که مطالعه تطبیقی سفال‌های محوطه مذکور و مقایسه آنها با فرهنگ نوسنگی قفقاز بویژه اواخر نوسنگی و گذر آن که خود قوشاتپه نیز در مجاورت آن حوزه است تا حدی از دید زمان‌سنجی باهم همپوشانی دارند. از طرف دیگر مقایسه بازه زمانی قوشاتپه در شرق دور آذربایجان علاوه بر قفقاز با محوطه حاجی فیروز (حسنلو X) در جنوب دریاچه ارومیه که داده‌های رادیو کربن بین ۵۴۰۰ تا ۴۹۰۰ ق.م را نشان می‌دهد (Henrickson, 1985,P:69) بنوعی انتهای نوسنگی دریاچه ارومیه را نیز نشان می‌دهد که کم و بیش آن حوزه نیز با گاهنگاری قفقاز تطابق دارد. در همین حوزه و در دنباله فرهنگ حاجی فیروز که به نام فرهنگ دالما معروف است و تاریخ رادیو کربن 4215 ± 84 را نشان می‌دهد (Hamlin,1975,P:119) با این وجود

بین النهرین است و تسلسل و روند فرهنگی چای اونو نیست. بدین ترتیب می توان گفت که شرق آناتولی در منشاء و تاثیرگذاری و روابط با شرق دور آذربایجان بویژه با محوطه نوسنگی متاخر قوشاتپه نقشی نداشته است و شواهد منسجمی نیز در این زمینه وجود ندارد. در رابطه با پیرامون دریاچه ارومیه و تاثیر آن بر شکل گیری قوشاتپه نیز شواهد باستان شناختی سفال نشان می دهد که با فرهنگ های نوسنگی حوزه دریاچه بویژه فرهنگ اواخر حاجی فیروز بسیار مشابهت دارد که این نشانگر پراکنش فرهنگ حاجی فیروز در قوشاتپه و تاثیر و تداوم آن در گذر نوسنگی محوطه قوشاتپه حتی در دوره کالکولیتیک می باشد. از طرف دیگر بر مبنای داده های رادیو کربن بین فرهنگ حاجی فیروز و دالما در جنوب دریاچه ارومیه (حدود ۵۰۰ سال) (Voigt, 1987) گسیختگی فرهنگی وجود دارد و حتی چارلز برنی نیز در شرق دریاچه و بویژه در محوطه یانیک تپه نیز بین لایه های اواخر نوسنگی آن با دوره های کالکولیتیک محوطه وقفه فرهنگی را مدنظر قرار داده است (Burney, 1964). مقایسه محوطه قوشاتپه با محوطه های مذکور از نظر اینکه فاقد گسیختگی فرهنگی است اهمیت آنرا در پر کردن خلاء زمانی و فرهنگی آذربایجان بیش از پیش نشان می دهد. تطبیق سفالی قوشا تپه با سایر محوطه های برون منطقه ای نیز مورد مقایسه قرار گرفته ولی در کل شباهت های صورت گرفته با آنها صرفاً سبکی

اما روابط فرهنگی بین محوطه قوشا تپه در شرق دور آذربایجان با شرق آناتولی نیز باید اشاره کنیم که هرچند آنالیز ابزارهای سنگی نوع ابسیدین یافت شده در برخی محوطه های پیرامون دریاچه ارومیه از دوره نوسنگی در حاجی فیروز، یانیک تپه تا دوره مس و سنگی در دالما و پیزدلی نشان می دهد که منشاءشان در جنوب شرق آناتولی بویژه در گروه 3C 3A است (Voigt, 1983, Burney 1964) و این دلیلی می تواند بر روابط بین این حوزه ها چه مستقیم و چه غیر مستقیم باشد. اما شواهد باستان شناختی از جمله آنالیز ابسیدین های موجود در قوشاتپه نشان می دهد که آنها ارتباطی با معادن شرق آناتولی ندارند (Khademi et al, 2007). از نظر سفالگری نیز روابط مستحکمی بین شرق آناتولی و شرق دور آذربایجان غیر از دو قطعه سفال که تنها شباهت سبکی را دارند قابل تصور نیست. عبارتی این حوزه نیز تاثیر گذار بر شرق دور آذربایجان و محوطه قوشاتپه نیست زیرا که دنباله نوسنگی متقدم در شرق آناتولی و از جمله در چای اونو قبل از پیدایش و ظهور فرهنگ حلف نامشخص و عبارتی ناشناخته بود (Linda Braidwood & Robert J. Braidwood, 1968, p: 4). هرچند که اخیراً محوطه حاکی اوسه (Hakemi Use) در شرق آناتولی شناسایی و کاوش شده که دارای فرهنگ حسونایی/سامره ای است (Tekin, 2005). نتیجه این که محوطه مذکور نیز در گستره فرهنگی شمال

مناسب است از همین رو ساکنان نخستین محوطه قوشاتپه را نیز تنها رمه داران کوچ رو و شکارگران تشکیل نمی دادند بلکه زارعین نیز در این محوطه ساکن بودند زیرا که سیستم معیشتی کوچ‌گری و شکار مبتنی بر حرکت است پس طبعاً ساخت و سازهای سنگین صنعتی همچون ساخت سفال (هرچند تولید خانگی بوده) با این سیستم ناهماهنگ ولی چنین ساختارهایی با معیشت یکجانشینی هماهنگ است. بر این مبنا و شواهد باستان‌شناسی ساکنان قوشاتپه از همان مراحل آغازین و بصورت نیمه‌دایمی در این محوطه هم به کار زراعت و هم نگهداری دام مشغول بودند و ساختار اقتصاد معیشتی شان مبتنی بر این دو مولفه بوده است که از همان ابتدای سکونت برقرار بوده است، موضوعی که در نوسنگی شدن آذربایجان و اشاره به این محوطه مورد غفلت قرار گرفته است (آجرلو، ۱۳۸۶، صص ۲۳۰-۲۲۹). علاوه بر این در کاوشهای باستان‌شناسی محوطه در لایه‌های تحتانی گفتیم که اندک شواهدی از بقایای معماری آن آشکار گردید که بازسازی همین بقایا نشان می‌دهد که نخستین ساکنان قوشاتپه احتمالاً بصورت نیمه‌دایمی در کلبه‌ها می‌زیستند که به تدریج در مراحل بعدی بصورت طولانی به استقرار دایمی در آن پرداختند و این روند تا زمانی که محوطه در گذر کالکولیتیک متروک گردید تداوم داشت.

و تکنیکی است و این هم‌گرایی سبکی را، احتمالاً بتوان به عنوان یک منشاء گسترده سفالی مطرح کرد (درخش، ۱۳۸۷) با این حال این فقط حوزه دریاچه ارومیه است که می‌توان گفت با افزایش استقرارگاهها در اواخر نوسنگی و افزایش جمعیت که فراوانی محوطه در پیرامون آن دلیل بر این ادعاست باعث گردید که گروهی از ساکنان این حوزه که سابقاً در آنجا به زراعت و رمه‌داری مشغول بودند در جستجوی زمین و چراگاه‌های جدید مناطق شرقی‌تر آذربایجان را اشغال نمایند که البته در این زمینه بدون شک شرایط مساعد آب و هوایی و پوشش استپی با اقلیم نیمه‌بیابانی نیز که در منطقه شکل گرفته بود در ماندگاری این تازه واردان تاثیرگذار بود به طوری که سرانجام همین گروه‌های مهاجر، نخستین روستاهای یکجانشین را در این خطه و از جمله در قوشاتپه برپا کردند و این محوطه تا پایان دوره کالکولیتیک که متروک گردید همچنان پابرجا بود. در دوره کالکولیتیک که تداوم سنتی دوره قبل یعنی نوسنگی بود این بار نیز محوطه قوشاتپه تاثیراتی را از حوزه دریاچه و از فرهنگ دالما که در حال گستراندن فرهنگ خود بود پذیرا شده و در انتقال این فرهنگ به آن سوی ارس از جمله دشت مغان جمهوری آذربایجان نقش میانجی را بازی می‌کرده است. در مورد خود محوطه قوشاتپه نیز باید اشاره کرد که به دلیل قابلیت زیست محیطی منطقه که هم برای کشت دیم و هم رمه‌گردانی بسیار

نتیجه‌گیری:

منابع

- مطالعات و شواهد مکشوفه باستان شناختی پژوهشگران نشان می‌دهد که آذربایجان در طی دوران پارینه سنگی مورد توجه جوامع شکارگر و جمع آورنده غذا بوده و ابزارهای سنگی مکشوفه یادآور نوع معیشت و شیوه زیستی‌شان بوده است. با بهبودی شرایط آب و هوایی و مساعد شدن منطقه در مراحل واپسین نوسنگی گروههای غیر بومی از منطقه کانونی زاگرس به این خطه وارد شدند. بدین ترتیب دشت های پیرامون دریاچه بعنوان مرکز ناحیه، نخستین بار مورد استقرار قرار گرفت و دگرباره همین مرکز در گذر زمان خود کانون اشاعه به حومه گردید، دلایل مهم آن را نیز می‌توان افزایش زیست گاهها و به تناسب آن افزایش جمعیت دانست که خود محرک کوچ گروه‌هایی از این جمعیت که بیشتر ترکیبی از چراگردانان فصلی بودند سایر نواحی دور از دریاچه را شناسایی کرده و در مناطق مستعد مستقر گردیدند، از جمله یکی از این نواحی دور از مرکز در دشت مشکین شهر، محوطه قوشاتپه، که خود شالوده و معرف نخستین استقرار در آن نواحی است. این محوطه از زمان استقرار در گذر نوسنگی تا واپسین مراحل گذر به عصر مفرغ بی وقفه مورد سکونت قرار داشت و به احتمال زیاد در انتقال فرهنگ‌های نوسنگی و مس-سنگی حوزه دریاچه ارومیه به سایر مناطق پیرامونی نقش میانجی را برعهده داشته است.
- ۱- آبیاری، منصور. ۱۳۸۳، معرفی محوطه های دوره کالکولتیک بر اساس بررسی شرق دریاچه ارومیه، خلاصه مقالات همایش بین المللی باستان شناسی ایران، حوزه شمال غرب، انتشارات پژوهشکده باستان شناسی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور، صص: ۱۷-۱۶
- ۲- آجرلو، بهرام. ۱۳۸۶، فرآیند نوسنگی شدن آذربایجان، پایان نامه دکتری، دانشگاه تهران
- ۳- برنیک، رینهارد. ۱۳۸۲، ابعاد اجتماعی نوسنگی در ایران، چکیده مقالات نخستین مجمع بین المللی پیوندهای فرهنگی کهن در ایران و غرب آسیا، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران، صص ۲۰-۲۲
- ۴- برنی، چارلز و مارشال لانگ. ۱۳۸۶، تاریخ اقوام کوه نشین شمال غرب ایران، ترجمه: هوشنگ صادقی، انتشارات نگاه
- ۵- بیگلری، فریدون و رضا غفاری. «گزارش مقدماتی کشف صنایع پارینه سنگی میانی در نزدیکی مراغه، جنوب شرقی دریاچه ارومیه» مجموعه مقالات همایش بین المللی باستان شناسی ایران: حوزه شمال غرب، ۱۳۸۳، صص: ۲۶-۱۷
- ۶- پور فرج، اکبر. ۱۳۸۱، نگاهی به فرهنگهای پیش از تاریخ شمال غرب ایران از آغاز تا پایان عصر آهن
- II، باستان شناسی و هنر، دوره دوم، شماره ۴، صص ۲۰-

- ۱۳- عمرانی، بهروز. ۱۳۷۳، *سیمای باستان‌شناسی شرق دریاچه ارومیه از دوره نوسنگی تا عصر آهن*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی
- ۱۴- فاضلی‌نشلی، حسن. ۱۳۸۲، *جزوه درسی پیش از تاریخ ایران، تحت عنوان اوضاع اجتماعی ایران پیش از اسلام از غارنشینی تا شکل‌گیری طبقات اجتماعی*، دانشگاه تهران
- ۱۵- فاضلی‌نشلی، حسن. ۱۳۸۵، *باستان‌شناسی دشت قزوین از هزاره ششم تا هزاره اول قبل از میلاد*، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۶- فیروزمندی، بهمن، ۱۳۷۸، *باستان‌شناسی و هنر آسیای صغیر*، تهران، انتشارات سمت
- ۱۷- کارگر، بهمن. ۱۳۷۴، *بررسی و گمانه‌زنی در اهرنجان تپه و قره تپه دشت سلماس*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران
- ۱۸- مجیدزاده، یوسف. ۱۳۶۸، *آغاز شهرنشینی در ایران*، مرکز نشر دانشگاهی
- ۱۹- نیکنامی، کمال‌الدین و احمد چایچی امیرخیز. ۱۳۸۵، *بررسی و مطالعه آثار اَبسیدین در محوطه‌های باستانی شرق دریاچه ارومیه*، گزارش منتشر نشده پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری، جلد اول، تهران، مرکز اسناد و مدارک سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری
- ۷- حصاری، مرتضی و حسن اکبری. ۱۳۸۴، گزارش گمانه‌زنی تپه ایدیر؛ اصلاندوز، گزارش‌های باستان‌شناسی ۴، صص ۳۰-۱۳ انتشارات پژوهشکده باستان‌شناسی میراث فرهنگی و گردشگری کشور
- ۸- حیدری، سامان و الهام قصیدیان، ۱۳۸۳، «گزارش مقدماتی بررسی‌های باستان‌زمین‌شناختی در قسمت‌های تراورتنی منطقه تخت سلیمان براساس شواهد باستان‌شناختی در اواخر پلیستوسن» مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوزه شمال غرب، ۱۳۸۳ صص: ۱۵۰-۱۴۱
- ۹- درخشی، حسن، ۱۳۸۷، *مطالعه دوران نوسنگی محوطه قوشاتپه آذربایجان*، رساله دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، منتشر نشده
- ۱۰- روبر، ژاک و فریدون بیگلری، ژان گیوم بورد، نسان مور، لوران بروکسل، سونیا شیدرنگ، رحمت نادری و اسماعیل علی پور. ۱۳۸۴، *چکیده گزارش مقدماتی پژوهشهای پارینه‌سنگی هیئت مشترک ایران-فرانسه ۱۳۸۳*، گزارش‌های باستان‌شناسی، جلد ۴، انتشارات پژوهشکده باستان‌شناسی، صص ۱۱-۱۲
- ۱۱- علیزاده، عباس. ۱۳۷۴، *منشاء کشاورزی و دامداری در خاور نزدیک از دیدگاه باستان‌شناسی جدید*، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال نهم، شماره پیاپی ۱۸، صص ۲۶-۱۹
- ۱۲- علیزاده، عباس. ۱۳۸۰، *تئوری و عمل در باستان‌شناسی (با فصل‌هایی در زیست‌شناسی تحولی و معرفت‌شناسی)*، انتشارات سازمان میراث فرهنگی

- in the Southern Caucasus" *Antiquity*, Vol.77, No.295
- 28-Bottema, S.1986" A Late Quaternary pollen Diagram from lake Uremia (Northwestern Iran)" *Review of Palaeobotany and palynology*, vol.47, pp.241-261
- 29- Braidwood, Linda & Robert J. Braidwood, 1968,"The Appearance of an Effective Food-Producing Way of Life in late Prehistoric Iran, (?) PP: 2-8
- 30-Brenbeck, Reinhard, 1994, *Die Auflosung Der Hauslichen Produktionsweise:Das Beispiel Mesopotamiens*,Berlin: Pietrich Reimerverlag.
- Excavations at Yanik Tepe, Azerbaijan,1962: Third preliminary Report, *IRAQ*:26 (1),PP:54-62
- 31- Burney, C.1977, from *village to empire: an introduction to near Eastern Archaeology*, Phaidon press limited Oxford
- 32- Cauvin, J.2000, *The Birth of the Gods & the origins of agriculture*.
- ۲۰- هول ، فرانک. باستان شناسی غرب ایران، ترجمه: زهرا باستی،(تهران،نشر سمت ۱۳۸۱).
- ۲۱- هژبری نوبری، علیرضا.۱۳۸۳،«اولین گزارش مقدماتی حفاریهای محوطه باستانی شهریری اردبیل»، مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی، گزارش منتشر نشده
- ۲۲- هیات مشترک ایران و روسیه.۱۳۸۴، گزارش بررسی استانهای شمال و شمال غرب(استان اردبیل)آرشیو میراث فرهنگی کشور،گزارش منتشر نشده
- ۲۳- واندبرگ، لویی.۱۳۷۹،باستان شناسی ایران باستان، ترجمه: عیسی بهنام،انتشارات دانشگاه تهران
- ۲۴- ویت. مری. م. و رابرت هنری دایسون؛۱۳۸۲، گاهنگاری ایران از حدود هشت هزار تا دو هزار پیش از میلاد، ترجمه: اکبر پور فرج و احمد چایچی امیرخیز، تهران ،انتشارات نسل باران
- 25- Akhundof, T2004, Southern Caucasus in the Neolithic and early Bronz Age: The Question of Epochs and periods, *Ancient Near East Studies*, Vol: 12, pp: 421-436
- 26- Bahşaliyev, V. 1997; *the Archaeology of Nakhichevan*, Kanaat Matbassi, Istanbul
- 27-Baryosef, Ofer et al. 2003,"Current Middle and upper Paleolithic Research

Chalcolithic Pottery from the Tehran Plain", *IRAN*,. Vol: 39, PP: 55-71

38- Hamlin,C. 1975,«Dalma Tepe», *IRAN*,Vol:13:pp:111-27

39- Henrickson, Elizabet F.1985 "An Update chronology of The Early and Middle Chalcolithic of the Central Zagros Highlands, Western Iran" *IRAN*, 23, PP: 63-108

40-Hodder, Ian R.2001," Symbolism and the origins of Agriculture in the Near East" *Cambridge Archaeological Journal*, Vol.11, pp.107-112

41-Hole, F.1985, A Reassessment of the Neolithic Revolution, *Paleorient* 10, PP: 49-60

42-Hole,F.1999" Revisiting the Neolithic" *Archaeology and Art Iran*, in honor Negahban, by: Majid zadeh, Malek and Alizadeh,Tehran, ICHO,pp:12-27

43- Ingeraham ,M.L ., Summers ,G. , 1979, « Stelae and Settlement in the Meshkin Shahr plain , Northeastern Azerbaijan , Iran» *AMI.*, Bd .12, pp.67-112

Watkins, Trevor (trns), Cambridge University press

33-Childe, V.Gordon.1928,"*The Most Ancient East: The Oriental Prelude to European Prehistory*. London: Kegan Paul, Trench,Trubner

34- Clark, G. 1977.*World prehistory in new perspective*. Third edition (reprint 1989) Cambridge University press

35- Coon, Carlton S.1951,"*Cave Explorations in Iran 1949*"Museum Monographs. The University Museum, University of Pennsylvania, Philadelphia

36- Djamali, Morteza, Louis de Beaulieu Jacquese, Shah-Hosseini Majid, Valerie Anderieu-Ponel, Philippe Ponel, andolhosseini amini, Hossein Akhani,Suzanne A.G. Leroy, Lora Stevens ,Hamid Lahijani, Simon Brewer,2008,"A late Pleistocene Long Pollen Record from Lake Uremia, NW Iran," *Quaternary Research* 69,pp:413-420

37- Fazeli, H. R.A.E Coningham and A.M. Pollard, 2001,"Chemical Characterization of Late Neolithic and

- Antiquities*: 1925-1941. American University press
- 50- Matthews, R.2003. *Archaeology of Mesopotamia: theories & Approaches*. London: Routledge
- 51- Mellaart, J.1975, *the Neolithic of the Near East*, University of Cambridge
- 52-Mortensen, P.1990 "The Neolithic Period in central and Western Persia" *Encyclopedia Iranica, Vol. VI*, PP. 276-278
- 53-Niknami, 2000," Methodological Aspect of Iranian Archaeology: past and present, Oxford: *Bar International Series, No.852*
- 54-Özdoğan M. 1999a," preface," the Neolithic Turkey: the cradle of civilization: New discoveries. Özdoğan Mehmet & Başgelen, Nezih(eds) Istanbul: *Arkeoloji ve Sanat Yayinlari*,pp.9-12
- 55- Sadek-Kooros, H. "Early Hominid Traces in East Azerbaijan" *proceeding of the IV rd Annual symposium on archaeological research in Iran*, 44- Khademi Nadooshan,F, Colby Philips and Mohammad safari,2007, "WDXRF Spectroscopy of Obsidian Tools in the Northwest of Iran," *Bulletin International Association for Obsidian studies (IAOS) Number 37*,PP: 3-6
- 45- Kiguradze, T. and Medea. Menabde, 2004 "The Neolithic of Georgia,"*Ancient Near East Studies, vol; 12*, PP: 345-398
- 46- Kiguradze, T. & Sagona, A, 2003; «On the Origins of the Kura– Araxes cultural complex»; *In Archaeology in the Borderlands (Ed) Smith, A. & Rubinson*, Los Angeles, pp: 38-94
- 47-Kleiss, w.1990, Azerbaijan,I.Geography,II.Archaeology. *Enclr, IV*, pp: 215-221
- 48 -Kushnareva, K.Kh, 1997, *The Southern Caucasus in Prehistory*, Translated by,H.N.Michael,published by,The university Museum & University Philadelphia
- 49- Majd, Mohammad, G.2003," *the Great American plunder of Persia*

Presented to Robert j. Braidwood, edited by T.C. Young, et al, *Studies in Ancient Oriental Civilizations 36*, Chicago: Oriental Institute of the University of Chicago

61-Smith, P & Pedar Mortensen 1980", three new" early Neolithic; sites in western Iran, *Current Archaeology 21(4):511-512*

62-Solecki,R.1999" Archaeological survey in west Azarbaijan 1969" *Archaeology and Art Iran*, in honor Negahban, by: Majid zadeh, Malek and Alizadeh,Tehran, ICHO,pp:28-43

63-Swiny, S.1975, Survey in North-west Iran, 1971" *East and West 25/1-2: 77-97*

64- Talai, H.1983, Pottery Evidence from Ahrendjan Tepe, and a Neolithic Site in the Salmas Plain (Azerbaijan, Iran), *AMI, Band.16.PP: 7-17*

65-Tekin.H.2005, a New Discovery Regarding: Hakemi Use, Samarran/Hassuna Pottery Distribution in the Near East/Northe, *Antiquity 303rn*, No: 79

Tehran, 1975, F. Bagherzadeh(Ed). Iran center for archaeological research, Tehran, pp: 1-10

56-Shahrabi, Mustafa, Kelts Kerry.1986," Holocene Sediment logy of Hyper Saline Lake Uremia, Northwestern Iran," *Palaeogeography Palaeoclimatology Palaeoecology*, vol.54, pp.105-130

57- Smith, Adam. T, 2005 "Prometheus Unbound: Southern Caucasia in Prehistory", *Journal World Prehistory*, 19: 229-279

58- Smith, Philip, 1971" Iran, 9000-4000 B.C, the Neolithic. *Expedition 13(3-4): 6-13*

59- Smith, Philip, 1986 ," *Paleolithic Archaeology in Iran*".The American Institute of Iranian Studies. Philadelphia: University Museum, University of Pennsylvania

60- Smith.Philip and T. Cuyler Young, Jr., 1983," The Force of Numbers: Population Pressure in the Central Western Zagros 12000-4500 B.C." in *Hilly Flanks and Beyond. Essays in the Prehistory of Southwestern Asia*

66-Vanzeist, W. & Wright, Herbert E.1963," preliminary pollen studies at Lake Zeribar, Zagros Mountains, southwestern Iran, *Science, New series, vol ,140 No. 3562*, pp.65-67

67- Voigt, M. M.1983, *Hajji Firuz Tepe, Iran: The Neolithic Settlement*, University of Pennsylvania.

68-Voigt, M.M.1987" Relative and Absolute Chronology for Iran between 6500 And 3500 Cal BC" *Chronologies in the Near East, Aurenche, O, Evin J. and Hours F. Ed bar International Series*, PP: 615-646